

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در معنای این روایت رفاعه نخّاس است که احتمالاتی که در فقه الحدیث روایت بود.^[1] یک احتمال شیخ انصاری داد، احتمال دوم را صاحب حدائق، احتمال سوم را اسکافی و احتمال چهارم را مرحوم خوئی دادند و حال باید دید خود ما از این روایت چه استفاده‌ای می‌کنیم و روایت را باید چگونه معنا کنیم؟ کلام مرحوم ایروانی را نیز ذکر کردیم و بیان شد که ایشان بالأخره مشکل را حل نکردند.

دیدگاه برگزیده در روایت

در این روایت، باید به چند نکته توجه داشت؛ نکته اول: راوی به امام (علیه السلام) عرض می‌کند: «ساومت رجلاً بجاریه»، روی این کلمه‌ی «ساومت» یک مقداری باید تکیه کنیم. نکته دوم: این است که بایع گفته «بعتک بحکمک»، در بیع حکم مشتری نقش دارد. نکته سوم: روی این عبارت «أرى أن تقوم الجارية قيمةً عادلة» نیز باید توجه کرد تا شاید بتوانیم یک معنای روشنی برای این روایت داشته باشیم.

کلمه‌ی «ساومت»، ظهور در این دارد که یک مقاوله‌ای بین این بایع و مشتری در حدود قیمت این جاریه شده است. مثلاً بایع گفته قیمتش دو هزار درهم است و مشتری گفته هزار درهم، بعد از اینکه این مقاوله شده، حدود قیمت یعنی مثلاً می‌خواستند روی قیمت متعارفی معامله کنند، بایع گفته هر چه خودت حکم کردی من قبول دارم، خود حکم مشتری هم به عنوان جزء برای تعیین قیمت دخالت دارد یعنی اینکه ما می‌گوئیم حکم مشتری طریق محض است برای قیمت سوقیه، این خلاف ظاهر روایت است.

ظاهر روایت این است که حکم مشتری هم دخالت دارد یعنی بایع این مقدار را هم گفته که خودت هم نظر بده و نظر تو هم در ثمن برای من متعین است، مثلاً اگر بایع می‌گوید 1500 تا، مشتری می‌گوید 1200 تا، یا سه چهار تا قیمت بین‌شان ردّ و بدل می‌شود و بعد بایع می‌گوید هر چه خودت حکم کردی.

این احتمال (به قول مرحوم ایروانی) که بگوئیم «بمقتضى ميل المشتري»، هم فی نفسه باطل است و هم اینکه اصلاً هیچ آدم عاقلی این را نمی‌گوید، این معنا ندارد که یک آدم عاقلی که می‌خواهد جاریه‌ای را بفروشد، بگوید هر چه میل‌ات بود، خواستی یک درهم یا ده هزار درهم بدهی، عقلایی نیست بگوئیم «بمقتضى ميل المشتري». اینکه حکم مشتری تمام الماک باشد (یعنی بگوئیم ما به قیمت بازار اصلاً کاری نداریم، بلکه تمام الماک برای تعیین قیمت سوقیه قول خود مشتری است؛ خواه مطابقت با

واقع بکند یا نکند)، این هم نیست.

بنابراین، یک مساومه‌ای بین بایع و مشتری صورت گرفته است. بعد از این بایع حکم مشتری را به عنوان ثمن قبول کرده، اما حکمش در اختیار کردن یکی از این قیمت‌هایی که به عنوان قیمت سوقیه است، مثلاً خود بایع که گفته به نظر من 1200 تا، مشتری گفته نه، هزار درهم، الآن خیلی هم این قضیه در بازار امروز اتفاق می‌افتد، بایع و مشتری هر دو بر محور قیمت سوقیه می‌خواهند معامله کنند، اما نه بر مَرِّ قیمت سوقیه! یعنی اینطور نبوده که بگوئیم بایع و مشتری بگویند فقط و فقط، آن چیزی که قیمت سوقیه است، اگر مراد مَرِّ قیمت سوقیه باشد، اگر کم داده باشد باید اضافه‌اش را به او بدهد و اگر زیاد داده باشد، باید اضافه‌اش را پس بگیرد، اما در اینجا بر مَرِّ قیمت سوقیه معامله واقع نشده، اما بر محور قیمت سوقیه صورت گرفته (یعنی می‌خواهند حول قیمت سوقیه باشد، منتهی این حول قیمت سوقیه را بایع گفته «بحکمک».

بایع و مشتری مساومه‌شان این‌گونه بوده که مثلاً قیمت سوقیه، یا 1500 درهم بوده یا 1800 تا، اما این بایع آمده از این «بحکمک» سوء استفاده کرده و هزار درهم داده، حال که می‌روند پیش امام (علیه السلام)، امام (علیه السلام) می‌فرماید: «أری لک أن تقوم الجارية بقيمة عادلة»، انتقال من به این معنا از روی کلمه «عاده» شده، نمی‌گوید قیمت سوقیه! بلکه قیمت عادلانه مراد است، یعنی بایع یک قیمت گفته، مشتری هم یک قیمت گفته، امام (علیه السلام) می‌فرماید یک قیمت عادلانه را معین کنید.

عادلانه در موارد نزاع، همان عدل و انصافی است که ما می‌گوئیم یعنی شما معتدلش را حساب کنید. حالا اگر معتدل را حساب کردید، بالاتر از اینکه به او دادی بود، باید این اضافه را هم به او بدهید. مثلاً معتدل 1500 تاست و تو آمدی هزار تا دادی، 500 درهم دیگر هم باید به او بدهی، اما اگر معتدل 800 تاست و تو به او اضافه دادی (یعنی الآن رفتند حساب کردند در بازار عادلانه 800 تاست، اما خود مشتری می‌گوید به نظر من عادلانه هزار تاست)، چون خود آمدی اضافه دادی و بایع هم برای تو احترامی قائل شد و گفت «بحکمک» و خود اقرار داری که «هذه هي القيمة العادلة»، اینجا باید روی نظر خودش عمل کند یعنی نسبت حکم عادلانه‌ی به نظر مشتری ملاک می‌شود؛ زیرا خود مشتری الآن آمده اقرار می‌کند: «أن هذا الثمن هي القيمة العادلة»، این قیمت عادلانه است و «أقرار العقل على انفسهم جائز»، قاعده‌ی اقرار را در این طرف جاری کرده و می‌گوئیم اقرار دارد که قیمت عادلانه این است و بایع هم گفت من این را به عهده‌ی خود می‌گذارم.

به عبارت دیگر؛ از این جواب امام (علیه السلام) می‌شود فهمید مساومه‌ای که بین بایع و مشتری رد و بدل شده، آخرش روی همان قیمت عادلانه شده، منتهی قیمت عادلانه‌ای که تو (یعنی مشتری) بگوئی، الآن این می‌گوید قیمت عادلانه‌ای که من می‌گویم هزار تاست، حالا اگر رفتند در بازار بررسی کردند دیدند قیمت عادلانه 800 تاست، این را قاعده‌ی اقرار می‌گوید حق ندارد زیاده را پس بگیرد مثل اینکه من اقرار دارم به اینکه شما یک مقدار پول از من می‌خواهید، من ملزم هستم این مقدار پول را به شما تحویل بدهم.

ملاک این نیست که مشتری به میل و رغبت خودش هر چه خواست بگوید، ملاک نظر مشتری به عنوان قیمت سوقیه هم نیست، مشتری قیمت عادلانه‌ی بین القیم را باید بگوید یعنی در حقیقت بیع از اول این‌گونه واقع شده که بایع می‌گوید من این جاریه را می‌فروشم به قیمت عادلانه‌ای که تو می‌گوئی یعنی اگر برویم پیش دیگران، ممکن است دیگران کمتر یا بیشتر بگویند، اما عادلانه‌ای که تو می‌گوئی. در نتیجه اگر این شد، آنجایی که قیمت عادلانه بالاتر است، اصلاً مشتری قیمت عادلانه را نگفته و آنجایی که قیمت عادلانه پایین‌تر است، عادلانه‌ی به نظر مشتری اضافه است. لذا اینجا نمی‌تواند اضافه را از این بایع پس بگیرد. به نظر می‌رسد اگر روایت را این‌گونه معنا کنیم، این روایت مطابق با قاعده هم در می‌آید و هیچ اشکالی در این روایت واقع نمی‌شود.

خلاصه آنکه؛ ثمن مورد معامله در این روایت، قیمت سوقیه نبوده، آنچه میل و رغبت مشتری است نیز نبوده، بلکه ثمن قیمت عادلانه‌ی به نظر مشتری است. به بیان دیگر؛ شما اصلاً کلمه‌ی میانگین هم نگوئید، عادلانه را هم ببرید روی سوقیه منتهی سوقیه

بنظر مشتری یعنی ما دو نوع قیمت سوقیه داریم. امروز شما در بازار بروید یک کسی می‌گوید قیمت سوقیه این خانه متری یک میلیون است و دیگری می‌گوید قیمت سوقیه نهصد هزار تومان است یعنی اینطور نیست که بگوئیم در قیمت سوقیه همیشه اتفاق نظر وجود دارد.

بگوئیم بایع از اول گفته قیمت سوقیه‌ای که تو می‌گوئی. حال الآن قیمت سوقیه را مشخص می‌کنند، امام(علیه السلام) می‌فرماید تو بخواهی قیمت سوقیه بگذاری چقدر می‌گذاری؟ اگر 1200 تا گذاشتی باید اضافه را بدهی، اگر گفتی این درست است به خاطر رفیقم اینقدر دادم، ولی قیمت سوقیه‌اش 800 تاست، حال که خودت عملاً اقرار کردی که این قیمتش هست آن را نمی‌توانی نقض کنی. در باب اقرار اگر کسی اقرار کرد این مال از زید است و بعد انکار کند، انکار بعد الاقرار مسموع نیست. اینجا هم شبیه همین می‌شود. مشتری عملاً اقرار کرده «أن هذه هي القيمة السوقية بنظره»، بعداً دقت کرده که کمتر است فایده ندارد.

بنابراین ما روی عادلانه دقت کنیم، بگوئیم معتدل است و باز ممکن است شبهات پیش بیاید، بگوئیم اما عادلانه بنظر مشتری یعنی اینجا نمی‌توانیم بگوئیم این رأی مشتری یک طریق محض است، این بایع قیمت سوقیه‌ای را ثمن قرار داده که رأی مشتری در آن باشد، حال الآن هم امام(علیه السلام) می‌فرماید تو برو انصاف داشته باش و قیمت سوقیه را به نظر خودت در بیاور، اگر به نظر خودت درآوردی بیشتر است اضافه‌اش را بده، اگر دیدی کمتر است چون قبلاً اقرار عملی کردی و آن اضافه را دادی، نمی‌توانی پس بگیری.

در این معامله؛ بایع جاریه را فروخته بالقيمة السوقية‌ای که به نظر مشتری است، نخاس خودش کارشناس و دلال بوده، بایع این کنیزها و جاریه‌ها بوده و شغلش همین بوده. می‌گوید من نظر تو را به عنوان کارشناس قبول دارم، منتهی او سوء استفاده کرده، بایع می‌گوید اینطوری قرارمان نبوده که هر چه دلت بخواهد بگویی که من نگفتم، امام(علیه السلام) می‌فرماید درست است، باید قیمت سوقیه‌ی به نظر خودت را در بیاوری، اگر بیشتر از این است اضافه را بدهی و اگر کمتر از این است چون عملاً اقرار کردی نمی‌توانی اضافه را پس بگیری.

به نظر من این بیان ولو ممکن است یک مقدار تکلف هم داشته باشد، اما بسیاری از اشکالاتی که در راه‌های دیگر وجود داشت، در این بیان نیست.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ رِفَاعَةَ النَّخَّاسِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) سَأَوْتُ رَجُلًا بِجَارِيَةٍ - فَبَاعَنِهَا بِحُكْمِي فَقَبَضْتُهَا مِنْهُ عَلَى ذَلِكَ - ثُمَّ بَعَثْتُ إِلَيْهِ بِأَلْفٍ دِرْهَمٍ - فَقُلْتُ هَذِهِ أَلْفُ دِرْهَمٍ حُكْمِي عَلَيْكَ أَنْ تَقْبَلَهَا - فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا مِنِّي - وَ قَدْ كُنْتُ مَسِسْتُهَا قَبْلَ أَنْ أُبْعَثَ إِلَيْهِ بِالتَّمَنِّ - فَقَالَ أَرَى أَنْ تُقَوِّمَ الْجَارِيَةَ قِيَمَةً عَادِلَةً - فَإِنْ كَانَ قِيَمُهَا أَكْثَرَ مِمَّا بَعَثْتُ إِلَيْهِ - كَانَ عَلَيْكَ أَنْ تُرَدَّ عَلَيْهِ مَا نَقَصَ مِنَ الْقِيَمَةِ - وَإِنْ كَانَ ثَمْنُهَا أَقَلَّ مِمَّا بَعَثْتُ إِلَيْهِ فَهُوَ لَهُ - قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ وَجَدْتُ بِهَا عَيْبًا - بَعْدَ مَا مَسِسْتُهَا قَالَ لَيْسَ لَكَ أَنْ تُرَدَّهَا - وَ لَكَ أَنْ تَأْخُذَ قِيَمَةَ مَا بَيْنَ الصِّحَّةِ وَ الْعَيْبِ مِنْهُ.» وسائل الشيعة، ج 17، ص: 365، ح 22758-1.